

اسارت انسان، نحوه ی جدا شدن انسان از اسارت:

بطور کلی آدم در اندیشه ی خداوند مختار آفریده شده و به او اجازه داده شد که با اختیار عمل نموده و برای خود تکیه گاهی مطمئن را بیابد و خود را به آن تکیه گاه متصل نماید، **که اتصال آدم به تکیه گاه را اسارت آن آدم می دانیم**، خالق خلق کننده ی اندیشه ها، آدم را به کمال اندیشه آفرید و به او اجازه داده شد که تکیه گاهش همین اندیشه باشد، یعنی تکیه زدن بر دانائی خداوند، دانا بودن، و در همین حال به او اشاره نمود که تکیه گاه دومی هم موجود است و بایستی از تکیه دادن بر آن حذر نماید، ماندن به تکیه گاه اول لزومش آن بود که آدم فقط باید دانا باشد و به دانائی خالق تکیه زند و او نباید خود را توانا بداند، بلکه این بداند که توانا بودنش به اراده ی خالق است تنها آدم بایستی در خدمت خالق باشد آدم فرمان خدا را پذیرا شد و تحت امر خالق قبول به اجرای مأموریت نمود، در پس این حرکت نظر و اراده ی خالق بر آن شد که نام های بسیاری را از نهان در اندیشه به جسمیت عیان در آورد، این نام ها

، نام هایی بودند که برهم نوع آدم بایستی وارد می شدند، یعنی بایستی خالق اجرای خلقت هم نوعان آدم می نمود تا این که این نام ها به جسمیت درآمده و در ردیف و جایگاه خود واقع شوند، به همین دلیل خداوند حوا را آفرید و به آن خاصیتی بخشید که بتواند در وجود او اجرای تولد هم نوع سازی آدم و خود حوا را نماید، چنین شد که آدم و حوا در اندیشه ی الهی شکل گرفتند و آماده ی اجرای فرمان خدا گردیدند، شکل گیری این حرکت تحت اراده ی خداوند بود و هر کدام از دو نام اول یعنی آدم و حوا متعهد شدند وظیفه ی خود را به انجام رسانند یعنی دانائی در وجود آدم و توانائی در وجود حوا، پس با این حساب آدم تنها دانا بود .

بعد از طی مراحل ساختاری در اندیشه خداوند به آدم و حوا جسمیت ظاهری بخشید و از قبل شرایط زندگی نمودن را در زمین برای آنها مهیا نموده بود، پس آنها را به جسمیت بر روی کره ی زمین شکل داد، آدم با قدرت دانائی و حوا با قدرت توانائی وارد به زمین شده

تا آن که به تعهدات خود عمل نمایند و طبق خواست و اراده ی خداوند مأموریت خود را آغاز کنند، اولین اراده ی خداوند آن بود که دانائی و توانائی درکنار هم قرار گیرند تا آن که اولین حرکت آغاز شود، پس آدم و حوا همدیگر را ملاقات نمودند، با ملاقات همدیگر از طریق قدرت تکلم با هم آشنا شده و از تنهایی به درآمدند، **نامها در اندیشه ی الهی هر کدام دارای جایگاه خاص بودند، بعضی در مراتب اعلاء و بعضی در مراتب اسفل و پایین تر**، مجموع این نام ها همان اندیشه را میساخت، یعنی کل صفات الهی، صفات در نزد خداوند دارای جایگاه خاص خود بودند و خالق از صفات نیک بیشتر استفاده می نمود **حال قرار بر آن شده بود که کل صفات به جسمیت در آیند، صفات منفی رد فرمان خداوند کردند و خواستند در حالت جسمیت برتر باشند و صفات نیک ضعیف تر**، چنین شد که صفات زشت از درگاه خداوند رانده شدند که مجموع آنها شیطان است، **پس اولین جدال صفات آغاز شد**، صفت امانتداری و صفت خیانت در وجود آدم به

جنگ درآمدند، بعد از مبارزات فکری در وجود آدم بالاخره صفت خیانت برنده شده و آدم رد فرمان خداوند نمود و چون چنین شد خداوند دانائی را از آدم گرفته و اراده نمود که آدم دوباره خود با تلاش و کوشش دانائی را بدست آورد.

حال بدانید که هرنامی از نامها باید تکیه گاهی داشته باشد، **عوامل پیوند نام بر تکیه گاه تنها صفات می باشند** و هرنامی توسط صفات چون پیوستن تارها، ریسمانی می شود برای اتصال بر تکیه گاه، صفات منفی ریسمانی می سازد که شخص توسط آن اسیر دست شیطان شد و صفات نیک ریسمانی می سازد که شخص توسط آن اسیر خالق خواهد شد.

● هرنامی برای حرکت نمودن احتیاج به جسم دارد، پس خالق متعال به نام ها جسم داد تا این که هرنام جایگاه خود را بدست آورد، پس این بدانید که شما هم باید نام خود را به یک جایگاه وارد نمائید، جایگاه شما عاقبت یا هم زیستی با شیطان خواهد شد و یا مکان قرب الی الله، عدالت خداوند

آن بود که به جسم اختیار اعطاء نمود تا آنکه خود به اختیار انتخاب جایگاه کند و به همین منظور به شما عقل و هوش داده است تا آنکه خود حرکت نمائید و خود انتخاب هدف کنید، **پس گام اول برای هر شخص انتخاب هدف و انتخاب تکیه گاه است**، انتخاب موقعیت قرب خداوند بهترین نوع انتخاب است و چون قرب خداوند را انتخاب کرده اید پس بایستی به صفات وجودی خود نظام بخشید یعنی صفات نیک را بیشتر مورد استفاده قرار دهید و صفات منفی را تحت کنترل در آورید، شما با منطق عدالت جو راحت می توانید به تشخیص مراتب صفات پی ببرید و بدانید که کدام صفت را باید کنترل کنید و تحت اراده خود در آورید و کدام صفت را در وجود رها و آزاد گذارید، شخص به هنگام تولد و از زمانی که قدرت تشخیص می دهد به مانند یک گوی می باشد که به دو طرف به یک میزان کشیده خواهد شد، و با هر انتخاب از یک طرف قدرت کشش را کم و به طرف دیگر می

افزاید، با انجام زشتی از قدرت کشش به سمت خداوند کم و به قدرت کشش به سمت شیطان افزوده می گردد، و بالعکس، **این قدرت کشش به دست همان صفات است و صفات هر کدام قرینه می باشند** یعنی هر صفت که مثبت است عین خود را در مقابل، یعنی منفی می بیند، خداوند حامی صفات مثبت و شیطان حامی صفات منفی و شخص عامل مورد هدف که باید کشیده شود، حال شخص دارای اختیار و دارای عقل و شعور می باشد که در مبارزه ی هر دو نوع صفت در وجود، کدام یکی را انتخاب و کدامین را پس بزند، با این ترتیب انتخاب و پس زدن بالاخره شخص به یک سو کشش و تمایل بیشتری نشان خواهد داد و به همان سمت حرکت خواهد نمود، **با پاره نمودن هر تار منفی، تار مثبت روبرو شما را به سمت خداوند هدایت می کند**، پس هر شخصی که می خواهد به مقام قرب الی الله درآید باید تارهای منفی را پاره نموده تا این که تارهای مثبت او را به سمت خداوند

هدایت کنند، عواملی که باعث اتصال شخص به دنیا شده است صفات منفی می باشند که باید یکی یکی آن ها را تحت کنترل در آورد، این حرکت را از حواس ظاهری و اندام ظاهری خود شروع کنید و هدف حرکت را در وجود خود جویا شوید و بدانید هر حرکتی را برای چه انجام می دهید، کسب مال و ثروت دارید، **از خود سؤال کنید برای چه وبه چه میزان**، علاقه به زن و فرزند، از خود سؤال کنید برای چه، به چه میزان، به چه هدف از دواج می کنید، **برای چه؟** چه باید انجام دهید.

حرکت چنین است که ابتدا خود بین هر دو نوع صفت، صفت مثبت را انتخاب کنید وبه آن عمل کنید و شما باید یکی یکی **بشناسید، انتخاب کنید و حرکت کنید**، در هر لحظه تنها دو نوع صفت با هم به مبارزه در می آید و شما در آن لحظه باید قادر به شناخت باشید و بتوانید باافاصله خوب را انتخاب و بد را پس بزنید، مهم آن است که شما شروع کنید وبه لحظات زندگی خود تفکر کنید و بدانید که در هر لحظه چه می کنید و آنگاه لحظات

را کنار هم گذارید و با منطقی عدالت جو حساب کنید که آیا این یک ساعت را چه کرده اید، مثبتتان بیشتر بوده است یا منفی، بیست و چهار ساعت را کنار هم گذارید و حساب کنید چقدر در خدمت خدا بوده اید و چقدر در خدمت شیطان، **آیا فکرمی کنید واقعاً چقدر به وظیفه ی خود عمل می کنید**، مرد وظیفه اش کسب دانائی بود، چقدر دنبال دانا شدن هستید، دانائی را باید خود به توسط تشخیص خوب از بد، بدست آورید چقدر بر اعمال خود فکرمی کنید، چقدر فهم درست و صحیح دارید، **چقدر فهم خود را تجربه و عمل نموده اید تا بدانید که آیا واقعاً آنچه می فهمید درست است یا غلط**، چرا به خود جرأت نمی دهید فهم خود را تجربه کنید؟ **می ترسید، چرا می ترسید؟ از شما خواسته شد که خود را اصلاح کنید**، مگر اصلاح سازی ترس و واهمه دارد؟ چون می خواهید و بخواهید خود را اصلاح کنید خداوند یارتان است، **آیا ازیاری خدا می ترسید و به یاری شیطان ایمان دارید؟** شما هر حرکتی را که در راه خداوند و در راه رسیدن به خداوند انجام دهید در آن

پیروزید، مگر آنکه در وجود خود جایگاه خدا و شیطان را جا به جا نموده باشید و ندانید که شیطان چیست و خداوند کجا است، خداوند در پاکی ها می باشد، در انجام اعمال زشت و ناپاک کوشا هستید و خدا را می جوئید، این بر اساس کدام منطق است که چنین استدلالی را دارید، شما را خدا به اختیار آفرید و تصمیم گیری بر عهده خود شماست.....

ادامه دارد.....